

بررسی تطبیقی مجازات قطع عضو در حدّ سرقت از دیدگاه مذاهب اسلامی*
سید محسن رضوی اصل^۲ دکتر احمد مرادخانی^۳

چکیده

حدّ سرقت یکی از حدود الهی است که اجرای آن در حفظ نظم و امنیت جامعه نقشی مهم و کلیدی را ایفا می‌کند. اما اجرای این حدّ به دلیل آن که با قطع عضوی از بدن مرتکب جرم همراه است، مستلزم احراز جمیع شرایط لازم می‌باشد و با توجه به اهمیت حفظ جان و سلامت افراد، حکم نمودن به اجرای آن، نیازمند دقت کافی در ادله اثبات آن است. لیکن مسئله مورد بحث این است که با وجود اتحاد نظر در اصل اجرای حدّ سرقت در میان مذاهب اسلامی، در مورد شرایط سرقت مستوجب حدّ، چگونگی اجرای آن و میزان قطع عضو در دفعات مختلف ارتکاب جرم اختلاف نظرهایی در میان علمای امامیه و اهل سنت مشاهده می‌گردد که در برخی موارد با یکدیگر کاملاً در تضاد می‌باشند. در این مقاله دیدگاه‌ها و نظرات فقهای شیعه و سنی در این زمینه بررسی شده و تفاوت‌های میان آن‌ها بر اساس ادله ارائه شده توسط هر یک از طرفین بیان شده است.

واژگان کلیدی: سرقت، حدّ قطع، اسلام، امامیه، اهل سنت.

* تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱۲

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان سرقت‌های اینترنتی از منظر فقه امامیه و حقوق موضوعه می‌باشد.

۲- دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول مکاتبات)

mohsen.razavy@gmail.com

۳- استادیار گروه فقه و حقوق واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول مقاله)

مقدمه

در قوانین جزایی اسلام سرقت را به دو نوع حدی و تعزیری تقسیم می‌کنند. اگر سارق، مال مسروقه و نحوه ارتکاب سرقت دارای اوصاف تعیین شده در شرع باشد، حد سرقت بر سارق جاری می‌شود که قطع ید می‌باشد و اگر هر کدام از آن‌ها فاقد اوصاف مشروط باشند، سرقت انجام شده در زمره سرقت‌های مستوجب تعزیر بوده و سارق علاوه بر رد مال، بنا به نظر حاکم تعزیر نیز می‌شود. فقها با آن که در بیشتر ابواب فقه پیش از ورود در اصل بحث، ابتدا به تعریف موضوع بحث می‌پردازند، اما در خصوص سرقت بدون پرداختن به تعریف آن، به بیان شرایط سرقت مستلزم حد پرداخته و تنها برخی از فقها سرقت را تعریف کرده‌اند که آن تعاریف نیز جامع و مانع نیست. به عنوان مثال علامه حلی (ره) در «تذکره الفقها» آورده است: «السرقة أخذ مال المحفوظ؛ سرقت بردن مال محفوظ است.» (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۱۴۲) در کتاب «کشف اللثام عن قواعد الاحکام» سرقت چنین تعریف شده است: «السرقة أى أخذ مال الغير من حرزه بغير إذنه صریحاً و لا فحوی و لا بشهادة حال مستتراً منه؛ سرقت عبارت است از گرفتن مال غیر از حرز بدون اذن صریح یا قرائن دال بر رضا یا شاهد حال، به صورت مخفیانه.» (فاضل اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۵۶۸) فرید وجدی مطابق فتوای ابوحنیفه سرقت را چنین تعریف می‌کند: «السَّرْقَةُ ... هِيَ أَخْذُ الْعَاقِلِ الْبَالِغِ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ مَضْرُوبَةً مِنْ حِرْزٍ بِمَكَانٍ أَوْ حَافِظٍ لَا شُبْهَةَ فِيهِ، حُفْيَةً؛ سرقت این است که انسان عاقل و بالغ ده درهم مسکوک را از حرز (مکان یا صندوق یا محفظه) که شبهه‌ای در آن نباشد، به طور پنهانی بردارد.» در این تعریف تقریباً تمامی قیود سرقت حدی، البته طبق فتوای ابوحنیفه، بیان شده است، ولی در آن قید نشده که ده درهم متعلق به دیگری باشد و یا اگر اموال دیگری غیر از درهم بود، تکلیف چیست؟ برخی دیگر از فقهای حنفی تعریف سرقت را بسط داده و گفته‌اند: «سرقت گرفتن مال محترم دیگری است از حرزی که شایستگی آن را دارد، بدون شبهه و بطور پنهانی.» فقهای شافعیه نیز عموماً تعریف یکسانی را از سرقت بیان نموده‌اند و گاهی نیز تنها به تعریف سارق پرداخته‌اند. به عنوان مثال در برخی از منابع فقه شافعی در تعریف سرقت چنین آمده است که «سرقت

گرفتن مال دیگری است به طور پنهانی، از جایی که برای نگه داری آن مال شایسته است.» (ابن قدامه، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۴۸۲؛ بهوتی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۱۲۹) از مجموع تعاریفی که در کتب فقهی شیعه و سنی در مورد سرقت به عمل آمده، این نتیجه به دست می‌آید که فقها با توجه به حکم شرعی سرقت و قیود و شرایط آن به تعریف سرقت پرداخته‌اند، که البته این تعریف‌ها نیز تا حدّی ناقص‌اند. بنابراین، یا باید سرقت را به گونه‌ای تعریف کنیم که اختصاص به سرقت حدّی داشته باشد و یا از همان مفهوم لغوی پیروی کنیم که شامل سرقت تعزیری هم بشود و شرایط و قیود سرقت حدّی جداگانه ذکر شود، چنانچه اکثر قریب به اتفاق فقها بدون پرداختن به تعریف سرقت، تنها به بیان شرایط سرقت مستلزم حدّ اکتفا کرده‌اند. (دهقان، ۱۳۷۹، ص ۳۹) لذا در آن مواردی که سرقت فاقد اوصاف بیان شده برای سرقت حدّی است، از مصادیق سرقت تعزیری محسوب می‌گردد. اما مسئله مورد بحث آن است که در سرقت‌های مستوجب حدّ، نحوه اجرای حدّ چگونه است و در هر مرتبه چه عضوی و از چه ناحیه‌ای قطع می‌گردد؟ و چرا با وجود اتفاق نظر مذاهب اسلامی در اصل حدّ سرقت، در نحوه اجرای این حدّ، اختلاف نظرهای فاحشی وجود دارد و ادله هر یک از مذاهب بر نظر خود چیست؟ به همین دلیل ابتدا حدّ سرقت را از دیدگاه قرآن کریم بررسی می‌نمائیم که ریشه و اصل تشریح حدّ سرقت از آن شروع می‌شود و سپس ادله روایی فرق مختلف در خصوص نحوه اجرای حدّ سرقت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

حدّ سرقت در آیات قرآن کریم

در بررسی حکم سرقت، در آیات قرآن کریم با دو گروه از آیات مواجه می‌شویم: گروه اول آیاتی هستند که با عمومات خود بر حرمت تصرف غیرمجاز در اموال دیگران دلالت دارند، مانند آیه ۱۸۸ سوره بقره: «و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل...» و اموالتان را در میان خودتان به ناحق نخورید» که «اکل مال» کنایه از تصرف در آن است و یکی از مصادیق تصرف باطل در مال غیر، سرقت می‌باشد. لذا این قبیل آیات با عمومات خود حکم به حرمت سرقت و سایر

تصرفات غیرمجاز در اموال دیگران می‌نمایند. گروه دوم شامل دو آیه می‌باشد که در آن‌ها به بیان حکم کلی حد سرقت پرداخته شده است و مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن کریم، توضیح و تبیین احکام آن به سنت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) واگذار شده است.

۱. وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (مائده، ۳۸، ۵)

«و مرد و زن دزد، دستشان را ببرید به سزای کاری که کرده‌اند، به جهت کیفری که از جانب خداوند معین شده است، و خدا مقتدر غالب و دارای حکمت است.» این آیه دلالت بر وجوب قطع دست مرد و زن دزد می‌کند و کیفیت و تفصیل آن، در روایات مشخص شده است. (غیاثی - کرمانی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۶) در چند آیه قبل از این آیه، احکام محارب، یعنی کسی که با تهدید به اسلحه، آشکارا متعرض جان، مال و نوامیس مردم می‌شود، بیان شده است و در این آیه، به همین تناسب، حکم دزد یعنی کسی که بطور پنهانی و مخفیانه اموال مردم را می‌برد بیان گردیده است و نخست می‌فرماید: دست مرد و زن سارق را قطع کنید: وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا... . در اینجا مرد دزد بر زن دزد مقدم داشته شده است، در حالی که در آیه‌ای که به بیان حد زناکار می‌پردازد، زن زاینه مقدم بر مرد زانی ذکر شده است. این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که بیشتر سرقت‌ها به وسیله مردان انجام می‌شوند و در مورد ارتکاب زنا، عامل و محرک مهم‌تر، زنان بی‌بند و بار هستند. (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۵۳۷) شیخ محمدعلی صابونی، از فقهای اهل سنت، در این خصوص می‌گوید: «در این آیه، سارق بر سارقه مقدم شده است، اما در آیه زنا، زاینه بر زانی مقدم شده است. راز این مسأله در این است که مرد نسبت به زن جرأت و جسارت بیشتری برای دزدی کردن دارد، اما اگر زنا از جانب زن باشد، قبیح‌تر و زشت‌تر است. پس هر کدام با مقام و جایگاه ذکر خود تناسب دارد. (صابونی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۹۲) «فَأَقْطَعُوا»، گاهی مراد از قطع، بریدن بدون جدا کردن است،

مثل «بَرَيْتُ الْقَلَمَ فَقَطَعْتَ السَّكِّينُ يَدِي؛ قلم را تراشیدم و ناگهان چاقو دستم را برید.» قطع در این جا به معنای بریدن است، نه جدا کردن و گاهی مراد از قطع علاوه بر بریدن، جدا کردن هم می‌باشد. پس قطع دو معنی دارد و برای هر دو قسم محتمل است. لکن بیان شرعی، حکم به اراده معنی دوم می‌کند که عبارت از جدا کردن می‌باشد. (فاضل مقداد، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۳۱۸) البته گروه قلیلی عقیده دارند که مقصود از قطع، جرح است و عده اندکی نیز بر این باورند که مقصود از قطع، پیشگیری از دزدی است. (گرجی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵) «ید» در لغت یعنی دست و در عرف بر عضو و اندام مخصوص از شانه تا سرانگشتان اطلاق می‌شود و در شرع از آرنج تا سرانگشتان، همان طور که در آیه وضو آمده است، و از مچ تا سرانگشتان، همان طور که در کتاب تیمم آمده است. البته در اجرای حدّ، به عقیده ما شیعیان ید بر اصابع و انگشتان، نه چیز دیگر، اطلاق می‌شود، همان گونه که خدای متعال می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بَأْيَدِهِمْ؛ پس وای بر آنان که با دست خود چیزی می‌نویسند.» (بقره، ۲، ۷۹) در آیه حدّ سرقت، مراد و منظور روشن و واضح نیست، بنابراین هیچ یک از آن احتمالات بر دیگری بهتر و شایسته‌تر نخواهد بود. در نتیجه لفظ ید مجمل و مبهم خواهد ماند. برخی گفته‌اند که لفظ ید مجمل و مبهم نیست، چون در اولی حقیقت و در بقیه مجاز است و از این رو است که به پایین‌تر از شانه «بعض الید»، یعنی «برخی از دست» گفته می‌شود و لفظ ید ظهور در تمام دست دارد. بر اساس این نظر است که خوارج قائل به قطع دست دزد از شانه هستند. اما این آیه دلالت بر قطع و جدا کردن از شانه ندارد و قول و نظر خوارج هم به دلیل کفرشان که نتیجه انکار یکی از ضروریات دین اسلام است، باطل و بی‌اساس می‌باشد. بنابراین بدون توسل به تفاسیر وارده از رسول اکرم (صلی‌الله‌وعلیه‌وآله) و ائمه طاهرین (علیهم‌السلام) معنای حقیقی «ید» روشن نخواهد بود و مجمل و مبهم خواهد بود. (فاضل مقداد، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۳۱۹) در ادامه این آیه چنین آمده است: «جزاء بما کسبا نکالا من الله؛ این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده‌اند و مجازاتی است از طرف خداوند.» در حقیقت در این جمله اشاره به آن است که اولاً این کیفر، نتیجه کار خودشان است و چیزی است که برای خود خریده‌اند، و ثانیاً هدف از آن

پیشگیری از گناه و جرم و بازگشت به حق و عدالت است، زیرا نکال به معنی مجازاتی است که به منظور پیشگیری و ترک گناه انجام می‌شود. این کلمه در اصل به معنی لجام و افسار است و سپس به هر کاری که جلوگیری از انحراف کند گفته شده است. به عبارت دیگر کلمه «نکال» به معنای عقوبتی است که به مجرم می‌دهند تا از جرایم خود دست بردارد، و دیگران هم با دیدن آن عبرت بگیرند. در پایان آیه برای رفع این توهّم که مجازات مزبور عادلانه نیست، می‌فرماید: «و الله عزیز حکیم» یعنی خداوند توانا و قدرتمند است و بنابراین دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد و همچنین حکیم است و نیازی ندارد که کسی را بی حساب مجازات کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۳۷۴)

۲. فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (مائده، ۳۹، ۵)

«کسی که بعد از این ستم توبه کند و در مقام اصلاح و جبران برآید، خداوند او را خواهد بخشید، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.» این آیه دلالت می‌کند بر این که توبه سارق موجب سقوط عذاب اخروی و حدّ دنیوی است، به شرط آن که پیش از ثبوت شرعی سرقت، توبه کرده باشد. (غیاثی کرمانی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۷) اگر مرد یا زن دزد توبه کنند، یعنی بعد از آن که ظلم کردند، خود را اصلاح نمایند، خدای تعالی توبه‌شان را می‌پذیرد، برای این که خداوند متعال مالک آسمان‌ها و زمین است، و هر مالکی می‌تواند در مایملک، رعیت و ملک خود هر حکمی که صلاح بداند جاری کند، چه آن حکم عذاب باشد و چه رحمت. لذا خداوند متعال می‌تواند سارق و سارقه را اگر توبه نکنند، عذاب کند و اگر توبه کنند، بیامرزد و در واقع این آیه راه بازگشت را به روی آن‌ها گشوده است. (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۵۳۹) حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا به وسیله توبه تنها گناه او بخشوده می‌شود و یا این که حدّ سرقت، یعنی «بریدن دست» نیز ساقط خواهد شد؟ معروف در میان فقهای شیعه این است که اگر قبل از

ثبوت سرقت در محکمه توبه کند، حدّ سرقت از او برداشته می‌شود. ولی هنگامی که از طریق دو شاهد عادل (بینه)، جرم او ثابت شد، دیگر با توبه حدّ ساقط نمی‌شود. در واقع توبه حقیقی که در آیه به آن اشاره شده، آن است که قبل از ثبوت حکم در محکمه انجام گیرد، و گرنه هر سارقی هنگامی که خود را در معرض مجازات دید، اظهار توبه خواهد نمود و موردی برای اجرای حق باقی نخواهد ماند. به تعبیر دیگر توبه اختیاری آن است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه انجام گیرد، و گرنه توبه اضطراری همانند توبه‌ای که به هنگام مشاهده عذاب الهی و یا آثار مرگ صورت می‌گیرد، ارزشی ندارد. خداوند متعال به دنبال حکم توبه سارقان، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کرده و می‌فرماید: «الم تعلم ان الله له ملك السموات و الارض يعذب من يشاء و يغفر لمن يشاء و الله على كل شى قدیر؛ آیا نمی‌دانی که خداوند مالک آسمان و زمین است و هرگونه صلاح بداند در آنها تصرف می‌کند، هر کس را که شایسته مجازات بداند مجازات و هر کس را که شایسته بخشش ببیند، می‌بخشد و او بر هر چیز توانا است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۳۷۵) مراد از ظلم در «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ»، سرقت و دزدی است و «إصلاح» به معنای استمرار بر توبه است. اما در مورد این که آیا حدّ به سبب توبه ساقط می‌شود یا خیر؟ ابوحنیفه گفته است ساقط نمی‌شود و این یکی از دو قول شافعی نیز هست، ولیکن شیعیان قائل به سقوط حدّ به سبب توبه قبل از ثبوت آن نزد حاکم و قاضی شده‌اند. با توبه حقیقی، شهادت و گواهی وی پذیرفته می‌شود و این به دلیل قول خداوند متعال است که فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ به درستی که خدا آمرزنده و مهربان است.» (فاضل - مقداد، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۳۲۰) ابوبکر عتیق نیشابوری معروف به سوراآبادی، در تفسیر این آیه چنین بیان می‌دارد: «هر که توبه کرد از پس دزدی و بسامانید و کالا با خداوند داد، به درستی که خدا توبه دهد او را و بپذیرد توبه او و بیامرزد او را، بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده تایبان را. این آیت سارق و عقوبت او در شأن طعمه و یاران او آمدست.» (سوراآبادی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵۶۳) سیوطی در باره شأن نزول این آیه خبری از ابن عمر نقل می‌کند که: «در زمان پیامبر اسلام (صلی‌الله‌وعلیه‌وآله) دست راست زنی را که سرقت کرده

بود، قطع کردند. زن گفت: ای رسول خدا، برای من توبه است؟ پس خداوند آیه «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ» سوره مائده را نازل کرد.» (اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۴) و اما اگر حدّ سرقت با بینه ثابت شده باشد، حدّ با توبه هم ساقط نمی‌شود، ولی اگر با اقرار ثابت شده باشد، گفته شده است که مثل ثبوت با بینه، حدّ حتمی و سقوطناپذیر است. قول دیگر این است که امام و حاکم مخیر بین عفو و اجرای حدّ است و دلیل این قول، سیره عملی امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) می‌باشد، زیرا ایشان سارقی را که اقرار به سرقت کرده و سپس توبه نموده بود، بخشیدند. اما باید توجه نمود که به هیچ‌وجه حق مالک با توبه سارق ساقط نمی‌شود، مگر این که مالک به طور صریح و آشکار ببخشد و نیز با قطع ید، حق مالک نسبت به مال مسروقه ساقط نمی‌شود، بلکه واجب است عین یا قیمت آن به مالکش رد شود؛ اما ابوحنیفه معتقد است که هر دو با هم، یعنی قطع ید و غرامت که همان استرداد عین یا قیمت مال می‌باشد، واجب نیست، بلکه اگر دست دزد قطع شد، دیگر غرامت از او ساقط می‌شود و اگر غرامت داد، قطع ید ساقط می‌شود. (فاضل مقداد، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۳۲۱)

سرقت و حدّ آن در روایات

در کتب روایی شیعه و سنی، روایات بسیاری به مسئله سرقت و بالخصوص حدّ سرقت و فروع آن اختصاص یافته‌اند. در مجموع، این روایات را می‌توان به دو دسته عام و خاص تقسیم نمود که روایات عام با عموم خود بر حرمت سرقت دلالت می‌کنند و روایات خاص به طور خصوص به مجازات و حدّ سرقت دلالت دارند. برخی از این روایات به شرح ذیل می‌باشند:

۱. روایات عام

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): « سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ؛ ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ با او کفر است و خوردن گوشت او معصیت است و احترام مال او همانند

بر حرمت خوردن لقمه حرام است و خوردن نیز کنایه از تصرف می‌باشد و این در حالی است که تصرف در مالی که از راه سرقت به دست آمده باشد بارزترین مصداق اکل لقمه حرام بوده و لذا با این تفاسیر می‌توان چنین نتیجه گرفت که روایات مذکور دلالت بر حرمت سرقت دارند.

۲. روایات خاص

۱. قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): « أَرْبَعَةٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرِبَ وَ لَمْ يُعْمَرَ بِالْبَرَكَةِ الْخِيَانَةُ وَالسَّرِقَةُ وَ الشَّرْبُ الْخَمْرِ وَ الزِّنَاءُ؛ چهار چیز است که یکی از آن‌ها وارد خانه‌ای نمی‌شود مگر آن که آن را خراب می‌کند و برکت را می‌برد. آن چهار چیز عبارتند از خیانت، سرقت، شرب خمر و زنا.» (ابن ابی جمهور احسائی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۶۳؛ صدوق، ۱۳۶۸، ص ۲۴۲)

۲. حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة و أبو كريب. قالوا: حدثنا أبو معاوية عن الأعمش، عن أبي صالح، عن أبي هريره قال: «قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): لعن الله السارق، يسرق البيضة فتقطع يده، و يسرق الحبل فتقطع يده؛ خداوند سارق را لعنت کند که با دزدیدن تخم مرغ و طناب باعث می‌شود تا دستش قطع گردد.» (نیشابوری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۶۶۵)

۳. «عن محمد بن مسلم قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): في كم يقطع السارق؟ قال (عليه السلام): «في ربع دينار.» قال: قلت له في درهمين؟ قال (عليه السلام): «في ربع دينار، بلغ دينار ما بلغ.» قال: قلت له: رأيت من سرق اقل من ربع دينار هل يقع عليه اسم سارق حين سرق؟ و هل هو عند الله سارق؟ فقال (عليه السلام): «كل من سرق من مسلم شيئاً حواه و احزره فهو يقع عليه اسم سارق و هو عند الله سارق و لكن لا يقطع ألاً في ربع دينار أو اكثر و لو قطعت ایدی السارق فيما اهل هو من ربع دينار لالقيت عامه الناس مقطعين؛ محمد بن مسلم می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) سئوال کردم که در چه مقداری دست دزد قطع می‌شود؟ فرمودند: «در ربع دينار.» عرض کردم که برای دو درهم چطور؟ فرمودند: «در ربع دينار، قیمت دينار به هر اندازه برسد.» عرض کردم که آیا بر کسی که کمتر از ربع دينار سرقت کرده است نیز عنوان دزد صدق

می‌کند و نزد خداوند سارق محسوب می‌شود؟ امام(علیه‌السلام) فرمودند: «هر کس از مال مسلمانی، چیزی را که در حرز و محفظه‌ای نگهداری می‌کند بدزد، عنوان سارق بر او اطلاق می‌شود و نزد خداوند نیز سارق است، ولی برای او کیفر قطع ید نیست مگر در ربع دینار یا بیشتر از آن. اگر دست سارقین در کمتر از ربع دینار بریده می‌شد، عموم مردم را دست بریده می‌یافتی.» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۹۹، ح ۳۸۴)

۴. بخاری و مسلم از عایشه نقل می‌کنند: «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّتَهُمُ الْمَرْأَةُ الْمَخْزُومِيَّةُ الَّتِي سَرَقَتْ فَقَالُوا مَنْ يُكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) وَمَنْ يَجْتَرِي عَلَيْهِ إِلَّا أَسَامَةُ حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم). فَكَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) فَقَالَ « أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مِنْ خُدُودِ اللَّهِ ». ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ قَالٍ « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا ضَلَّ مَنْ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ، وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِيمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعَ مُحَمَّدٌ يَدَيْهَا؛ زن یکی از سران قبیله بنی‌مخزوم سرقت کرد و قرار شد حکم قطع دست به عنوان حدّ الهی درباره او به اجرا درآید، قریش به دست و پا افتادند تا از قطع دست این دختر اشراف‌زاده پیشگیری شود. آنها اسامه را که عزیز پیامبر(صلى الله عليه وسلم) بود واسطه قرار دادند و او عدم اجرای این حدّ را از حضرت درخواست کرد. حضرت به او فرمود: آیا برای تعطیل شدن حدّ الهی شفاعت می‌کنی؟ سپس حضرت به پا ایستاد و خطاب به مردم فرمود: «ای مردم پیشینیان به این جهت گمراه شدند که اگر شخص آبرومندی سرقت می‌کرد او را رها می‌کردند و اگر بیچاره گمنامی سرقت می‌کرد، حدّ را بر او جاری می‌کردند به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد هم سرقت کند، محمد دستش را قطع خواهد کرد» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۱۶۰؛ نیشابوری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۶۶۵)

۵. مردی نزد امیرالمومنین علی(علیه‌السلام) آمد و به دزدی خود اعتراف کرد. حضرت(علیه‌السلام) به او فرمودند: «آیا چیزی از قرآن کریم را حفظ کرده‌ای؟» سارق در جواب گفت که سوره بقره را حفظ است. حضرت فرمودند: «دست تو را به سوره بقره بخشیدم.» اشعث

اعتراض کرد که آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می‌کنی؟ حضرت در جواب وی فرمودند: «تو چه می‌دانی؟ هنگامی که بینه اقامه شد، امام و حاکم اجازه عفو و بخشش ندارد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «الحافظون لحدود الله» (مائده، ۳۳، ۵) اما زمانی که مردی علیه خود اقرار به سرقت و دزدی کرد، آن‌جا اختیار با امام و حاکم است و اگر صلاح دید، عفو می‌کند و اگر صلاح را در مجازات دید، عقاب و کیفر می‌دهد.» (فاضل مقداد، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۳۲۱؛ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۶۲، ح ۵۱۰۶)

۶. عن عباده بن الصامت قال: «أخذ علينا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) كما أخذ عن النساء: أن لا نسرک بالله شيئاً، و لا نسرک و لا نزنی ... ؛ عباده بن صامت می‌گوید: رسول خدا همان گونه که از زنان بیعت گرفت، از ما نیز بیعت گرفت که: با خداوند چیزی را شریک قرار ندهیم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم و ...» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۱۶۲؛ نیشابوری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۶۶۸)

اقسام حدّ سرقت

از دیدگاه شیعیان

در مورد اقسام حدّ سرقت، آن چه که مورد اتفاق فقهای شیعه می‌باشد این است که با جمع تمامی شروط لازم برای اجرای حدّ قطع در یک سرقت، در مرتبه اول که سارق مرتکب چنین سرقتی شود، چهار انگشت دست راست وی، به جز انگشت شست و کف دست، قطع می‌گردد، زیرا امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «القطع من وسط الكف و لا يقطع الإبهام...؛ دست سارق از وسط کف دست بریده می‌شود ولی انگشت شست بریده نمی‌شود» (حرّعاملی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۵۱؛ کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۱۴۲) در مرتبه دوم که سارق مرتکب سرقت حدّی می‌گردد، پای چپ او تا برآمدگی روی پا قطع می‌شود و پاشنه پا و نیمی از قدم او باقی می‌ماند زیرا در روایات آمده است که «... تقطع رجله و یترک عقبه یمشی علیها...» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۶۳؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۰۲) در مرتبه سوم او را برای ابد حبس

می‌کنند «فإن عادَ ثلثه خلدته السجن وأنفقَ عليه مِن بيت المال.» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۶۳) و اگر برای چهارمین بار، مثلاً در زندان دزدی مستوجب حدّ کند، حدّ او قتل است «فإن سرق في السجن قتل.» (شهیدثانی، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ص ۲۲۷؛ بروجردی، ۱۳۸۷، ج ۳۰، ص ۹۱۷؛ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۶۳) همان طور که مشاهده می‌شود در روایاتی که از ائمه اطهار (علیهم السلام) وارد شده است، حدّ قطع اختصاص به دست راست دارد.

ادله شیعیان

داستان حضرت جواد (علیه السلام) و معتصم، خلیفه عباسی، در این زمینه معروف است که در آن، پس از آن که تمامی فقهای مذاهب اربعه حکم به قطع ید از مچ نمودند، حضرت جواد (علیه السلام) حکم قطع را این چنین بیان نمودند که قطع دست باید از بیخ مفصل انگشتان باشد و کف دست باید سلامت بماند. دلیل این حکم را هم روایت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بیان کردند و فرمودند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «سجده کردن برای خداوند عالم با هفت عضو بدن منعقد می‌شود و آن‌ها صورت، دو دست، دو پا و دو زانوی ایشان است.» سپس حضرت جواد (علیه السلام) فرمودند: «اگر دست کسی از بند و یا از مرفق قطع شود، برای او کف دست باقی نمی‌ماند تا این که برای خداوند سجده کند و حال آن که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ؛ اعضایی که با آن‌ها خداوند عالم سجده می‌شود، مخصوص به او بوده و نباید قطع شوند.» (میرخان، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۲۴۲) شیخ طوسی (ره) در کتاب «تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه» از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «تَقَطُّعُ يَدِ السَّارِقِ وَ يُتْرَكُ إِبْهَامُهُ وَ صَدْرُ رَاحَتِهِ، وَ تَقَطُّعُ رِجْلِهِ وَ يُتْرَكُ عَقَبَتُهُ يَمْشِي عَلَيْهَا؛ دست سارق به گونه‌ای قطع می‌شود که شست و کف دستش باقی بماند و پای وی طوری قطع می‌شود که پاشنه او را باقی گذارند تا روی آن راه برود.» (-) طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۰۲) امام صادق (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که: « إِذَا سَرَقَ الرَّجُلُ أَوَّلًا قَطَعَ يَمِينَهُ، فَإِنْ عَادَ قَطَعَ رِجْلَهُ الْيَسْرَى، فَإِنْ عَادَ ثَلَاثَةً خَلَدَهُ السَّجْنُ وَأَنْفَقَ

عَلَيْهِ مِنَ بَيْتِ الْمَالِ؛ یعنی در مرتبه اول کف دست سارق قطع می‌شود و اگر تکرار کند، پای چپش قطع می‌گردد و اگر برای بار سوم دزدی کرد، زندانی می‌شود و مخارج او از بیت‌المال تأمین می‌شود.

(صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۶۳؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۰۳؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۸؛

حرعاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۸، ص ۲۵۶)

از دیدگاه اهل سنت

اما به نظر فقهای مذاهب اربعه اهل سنت به هیچ عنوان در اجرای حدّ سرقت نباید سارق کشته شود و فقهای حنفی و حنبلی بر این نظرند که اگر دفعه اول است که بر دزد حدّ جاری می‌شود دست راست او از میچ قطع می‌شود، اگر دفعه دیگر مرتکب دزدی شد، پای چپش از میچ قطع می‌شود و در دفعه سوم زندانی می‌شود و آنقدر تازیانه می‌خورد تا توبه کند و به هیچ وجه نباید کشته شود. لیکن فقهای مالکی و شافعی در این خصوص گفته‌اند که حدّ سرقت در دفعه اول قطع دست راست، در مرتبه دوم قطع پای چپ، در مرتبه سوم قطع دست چپ، در چهارمین بار قطع پای راست و در نوبت پنجم حبس است. (موثق‌عاملی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۲۷۴؛ طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۲۹۷) در خصوص محل قطع دست، نظر علمای اهل سنت بر قطع ید از بند دست است که موضع تیمم می‌باشد؛ ولیکن خوارج می‌گویند دست از کتف قطع می‌گردد که تمام دست است و برخی دیگر نیز گفته‌اند که دست از مرفق یعنی آرنج قطع می‌شود. با این وجود، آن چه که میان اکثر فقها محل اجماع و اتفاق می‌باشد این مطلب است که در دفعه اول فقط یک دست از دو دست دزد، قطع می‌شود، هر چند که این هم محتمل است که مراد یا دست راست باشد یا دست چپ، چون لفظ ید بر هر یک از آن دو صدق می‌کند.

ادله اهل سنت

صابونی در این زمینه چنین می‌گوید: «فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» بر وجوب قطع دست در سرقت دلالت دارد و فقها اجماع دارند که دست راست دزد قطع می‌شود و مستند این فتوا این است که ابن-مسعود این آیه را چنین قرائت کرده است: «فَاقْطَعُوا أَيْمَانَهُمَا» یعنی دست راست مرد و زن سارق را قطع کنید. اما فقهای مذاهب اهل تسنن در مورد محلی که دست دزد از آن جا قطع می‌شود، اختلاف نظر دارند. وی در مورد اختلاف نظر علمای اهل سنت چنین توضیح می‌دهد که: «روایت شده است که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دست سارق را از مچ قطع کرده‌اند. همچنین از عمر بن خطاب روایت شده که دست سارق را از مفصل مچ قطع می‌کرد. پس این قول، مورد اعتماد، اطمینان و عمل فقهای سنی قرار گرفته است.» (صابونی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۹۹) وی در کتاب «روائع البيان في تفسير آيات الاحكام من القرآن» نظر اهل سنت را در خصوص کیفیت قطع پا در سرقت مرتبه دوم چنین بیان می‌دارد که: «اگر سارق برای بار دوم دست به سرقت زد، در این حالت فقها اتفاق نظر دارند که پای چپ او قطع می‌شود، زیرا از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) روایت شده است که فرموده‌اند: «إِذَا سَرَقَ السَّارِقُ فَاقْطَعُوا يَدَهُ، ثُمَّ إِذَا عَادَ فَاقْطَعُوا رِجْلَهُ الْيَسْرَى؛ هرگاه سارق دزدی کرد، دست راست او را قطع کنید و سپس اگر دوباره دست به سرقت زد، پای چپ او را قطع کنید.» از عمر بن خطاب و علی (علیه‌السلام) هم نقل نموده که آن دو نیز ابتدا دست سارق و بعد پای او را قطع می‌کردند و این کار در محضر اصحاب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) صورت می‌گرفت و کسی از آن‌ها کار ایشان را مورد انکار قرار نداده و رد نکرده‌اند و سپس چنین نتیجه گرفته است که این نشان‌دهنده اجماع آن‌ها می‌باشد. (همان)

در نتیجه بنابر نظر شیعیان، حاکم شرع پس از ثبوت سرقت، در صورت فراهم بودن تمامی شرایط لازم برای سرقت حدّی، حدّ قطع را بر سارق جاری می‌کند و اگر اولین بار باشد که سرقت می‌کند، چهار انگشت دست راست او را قطع می‌کند و انگشت شصت او را باقی می‌گذارد و هرگاه دفعه دوم باشد که دزدی می‌کند، از وسط، پای چپ او را قطع می‌کند و پاشنه او

را باقی می‌گذارد، اما فقهای اهل سنت، همان‌گونه که بیان گردید، بر این عقیده‌اند که دست دزد را از مفصل بین کف دست و ذراع و پای او را از مفصل بین ساق و قدم آن باید قطع کرد. دلیل شیعیان بر نظر خود، علاوه بر اجماع و اتفاق نظر علماء، روایات معصومین (علیهم‌السلام) می‌باشد. حال اگر سارق برای بار سوم دست به سرقت بزند، حنفی‌ها و حنبلی‌ها معتقدند که دیگر قطعی صورت نمی‌گیرد، لکن باید سارق مال دزدیده شده را ضمانت و تلافی کند و تا وقتی که توبه کند، زندانی می‌شود. نقل شده که ابوحنیفه گفته است من از خدا شرم دارم که دزد را بدون دست و پا بگذارم و او دستی نداشته باشد که با آن غذا بخورد و پایی نداشته باشد که با آن راه برود. این قول از عمر بن خطاب و بعضی از صحابه نیز روایت شده است. اما مالکی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند اگر بار سوم سرقت کرد، دست چپ او قطع می‌شود و اگر بار چهارم سرقت کرد، پای راستش قطع می‌شود. (صابونی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۶۰۰) ولی به نظر شیعیان «... فی الثالثه یحبس أبداً، وفی الرابعه یقتل؛ پس اگر سارق برای مرتبه سوم مرتکب سرقت مستوجب حدّ گردید، برای ابد حبس می‌گردد و اگر برای بار چهارم، مثلاً در زندان مرتکب دزدی گردید به گونه‌ای که شرایط اجرای حدّ سرقت را داشت، کشته می‌شود. (شهید اول، ۱۴۰۶، ص ۲۴۴)

حدّ نصاب قطع

به نظر فقهای شیعه حدّ نصاب قطع، یک چهارم مثقال شرعی طلای خالص است که مضروب به سکه معامله باشد، یا هر چه قیمت آن ربع مثقال، یعنی ۴،۵ نخود طلای مسکوک رایج باشد. (میرخانی، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۲۳۹) شهید ثانی (ره) در کتاب «مسالک الأفهام» می‌فرماید: «یعتبر فی ثبوت القطع علی السارق بلوغ سرقت قدر النصاب بإجماع علمائنا. ولکن اختلفوا فی مقداره، فالمشهور بینهم أنه ربع دینار من الذهب الخالص المضروب بسکه معامله أو ما قیمتة ربع دینار فلا قطع فیما دون ذلك.» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۴۹۱) بنابراین سرقت مالی که کمتر از $\frac{1}{4}$

دینار^۱ طلای خالص مسکوک به سکه رایج است، حدّ قطع ندارد و بنابر نظر صحیح‌تر، تفاوتی نمی‌کند که عین $\frac{1}{4}$ دینار باشد یا هم قیمت آن. (همان، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ص ۱۹۳) و این حدّ نصاب باید در هر بار سرقت محقق شود. (خلیلی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۷) دلیل این نظر، روایات متواتر واصله از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) می‌باشد، مانند:

۱. عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله (عليه السلام) «قال: لا يقطع يد السارق إلا في شيء تبلغ قيمته مجنا و هو ربع دينار» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۴۰؛ کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۲۲۱)

۲. أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: « لا تقطع يد السارق حتى تبلغ سرقة ربع دينار وقد قطع علي (عليه السلام) في بيضة حديد، و قال أبو بصير سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن أدنى ما يقطع فيه السارق؟ فقال: في بيضة حديد، قلت وكم ثمنها؟ قال: ربع دينار.» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۳۸)

فقهای اهل سنت در مقدار مالی که با سرقت آن دست سارق قطع می‌شود، اختلاف دارند. ابوحنیفه و ثوری معتقدند که فقط با سرقت ده درهم و بیشتر یا سرقت مالی به ارزش همین مقدار، دست سارق قطع می‌شود. مالک و شافعی معتقدند که تنها با سرقت یک چهارم دینار یا سه درهم، دست دزد قطع می‌شود و هر کدام برای فتوای خود روایاتی را مستند قرار داده‌اند که از لحاظ سند خالی از اشکال نیستند. دلایل ذکر شده توسط آن‌ها به شرح ذیل می‌باشند:

دلایل حنفی‌ها

۱. به روایت عمرو بن شعیب از پدرش، از جدّش عمرو بن عاص از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) روایت شده که ایشان فرموده‌اند: «لا قَطَعَ فيما دُونَ عَشْرَةِ دراهم؛ در سرقت مال کم‌تر از ده درهم، دست سارق قطع نمی‌شود.» (صابونی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۵۹۷)

۲. از ابن عباس، ابن مسعود، ابن عمر و عطا روایت شده که گفته‌اند: «فقط در سرقت ده درهم و بیشتر دست سارق قطع می‌شود.» (همان)

۱ یک دینار: معادل یک مثقال طلای خالص.

دلایل مالکی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها

۱. به روایت ابوداود، نسائی و ترمذی، از عایشه روایت شده که گفت: «تَقَطَّعَ يَدُ السَّارِقِ فِي رُبْعِ دِينَارٍ؛ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دست دزد را در یک چهارم دینار و بیشتر قطع می‌کرد. (عبدالباقی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۱۸)

۲. به روایت احمد، ترمذی و ابن‌ماجه، از عبدالله بن عمر و نیز از عایشه نقل شده است: «قَطَّعَ النَّبِيُّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله) يَدَ سَارِقٍ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمٍ؛ پیغمبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دست شخصی را به خاطر دزدیدن سپری که سه درهم ارزش داشت، قطع نمود. (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۱۶۱؛ نیشابوری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۶۶۵)

۳. به روایت مسلم، از عایشه نقل شده است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «لَا تُقَطَّعُ يَدُ السَّارِقِ إِلَّا فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا؛ فقط به خاطر دزدیدن یک چهارم دینار و بیشتر از آن، دست دزد قطع می‌شود.» این قول از ابوبکر، عمر، عثمان و علی (علیه‌السلام) نیز روایت شده است. (صابونی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۹۷؛ نیشابوری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۶۶۵)

شیخ محمدعلی سائیس، از علمای مذهب شافعی، در تبیین نظر ابوحنیفه معتقد است که طبق قاعده فقهی، حدود با وجود شبهه ساقط می‌شوند و نادیده گرفتن احتیاط هم جایز نیست، و از میان دو حکم منع و اباحه نیز، ممنوع بودن بر اباحه مقدم است، لذا ترجیح مذهب حنفی‌ها ممکن و محتمل می‌شود، زیرا در مورد ارزش سپری که در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سرقت شده و به خاطر آن دست دزد قطع گشته است، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی ارزش آن را سه درهم، عده‌ای چهار، عده‌ای دیگر پنج و برخی دیگر نیز یک چهارم دینار و بعضی ده درهم دانسته‌اند. در نتیجه پذیرفتن قیمت بیشتر رجحان دارد، چون در قیمت کم‌تر، شبهه عدم جنایت وجود دارد و حدود نیز با وجود شبهه، ساقط می‌شوند. همچنین تعیین ارزش آن به کم‌ترین قیمت، حد را هم در کم‌تر از ده درهم مباح می‌کند، اما تعیین ارزش ده درهم برای آن، حد را در کم‌تر از ده درهم منع می‌کند و علت منع‌کننده، بر علت مباح‌کننده مقدم می‌باشد. (سائیس، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۸۹)

دست در مورد سرقت‌هایی است که در آن‌ها شبهه وجود دارد، مانند سرقت از بیت‌المال و یا از مال مشترک، زیرا شبهه ایجاد شده و حدّ با شبهه ساقط می‌شود و بر مبنای قیاس حدّ بر او جاری می‌شود ولی بر مبنای استحسان حدّی بر او نیست. فقهای مالکی قائل به اقامه حدّ در مورد سرقت از بیت‌المال و مال مشترک می‌باشند، با این توضیح و تفسیر که اگر مال مشترک مسروقه، مثلی باشد باید بیشتر از نصف کل مال به اندازه نصاب را سرقت کند و اگر قیمی باشد زمانی حدّ در مورد سارق اقامه می‌شود که آنچه سرقت می‌کند به اندازه دو نصاب باشد، اگرچه تمام مال مشترک نباشد؛ زیرا حق او در مال یک نصاب و نصاب دوم حق شریک است و شرط است که مال مشترک در حرز قرار داشته باشد. (صاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۵؛ زحیلی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۴۳۵؛ بهوتی، ۱۳۸۴، ص ۳۲۸) البته باید توجه نمود که رسیدن ارزش مال سرقت شده به حدّ نصاب قطع، به تنهایی موجب اجرای حدّ قطع ید نمی‌شود و می‌بایست سایر شروط بیان شده برای اجرای حدّ سرقت نیز فراهم بوده و موانع نیز برطرف گشته باشد. از بررسی نظرات فقهای فرق مختلف اسلامی آشکار می‌گردد که در این زمینه، اگر چه گاهی اختلافات فاحشی میان علمای شیعه و اهل تسنن وجود دارد، لیکن اصل شرایط لازم جهت اجرای حدّ سرقت در میان همه آنها مشترک بوده و فقط در مسائلی چون نحوه اجراء، میزان قطع و برخی جزئیات دیگر، اختلافات بروز می‌کند. برخی از این شرایط مربوط به شرایط عمومی مسئولیت کیفری برای هر جرمی هستند که شامل بلوغ، عقل، قاصد بودن، مضطر نبودن و مکره نبودن می‌باشند. برخی دیگر از این شرایط مربوط به اصل سرقت هستند که با فقدان آن‌ها، سرقت تحقق نمی‌یابد و عمل ربایش بدون این شرایط نه سرقت حدّی است و نه سرقت تعزیری. این شرایط شامل التفات و توجه سارق به تعلق مال به غیر و حرمت دزدی و همچنین برداشت مال با عنوان دزدی می‌باشند. عده دیگری از شرایط لازم برای اجرای حدّ سرقت مختص به سرقت حدّی است که عبارتند از: قرار داشتن مال در حرز، هتک حرز توسط سارق چه به تنهایی و چه با کمک دیگری، رسیدن ارزش مال سرقت شده به حدّ نصاب قطع، مغضوب نبودن حرز، تناسب حرز با مال سرقت شده، دولتی و وقفی نبودن

مال، نبودن رابطه ابوت میان سارق و صاحب مال و رخ ندادن سرقت در سال قحطی. وجود تمامی این شرایط برای اجرای حد سرقت ضروری بوده و در یک سرقت، اجرای حد به وجود همه این شرایط بستگی دارد و با فقدان تمام یا برخی از این شرایط، عمل ربودن مال دیگری، سرقت تعزیری می‌باشد. (فتوحی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۱۱) به عنوان مثال اگر میان سارق و مسروق‌عنه رابطه ابوت باشد، حد قطع جاری نمی‌شود، زیرا رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «انت و مالک هبه الله لأبیک...؛ تو و هرچه داری هدیه‌ای از طرف خدا هستی برای پدرت.» (حرعاملی، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۱۰۵) و روایات دیگری نیز بر این مضمون دلالت دارند. این حکم قابل تسری به سرقت مولا از بنده نیز می‌باشد و اگر آقا مال بنده خود را براباید، حد قطع بر وی جاری نخواهد شد. (میرخانی، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۲۴۰) ولی اگر فرزند از مال پدر سرقت کند، دستش قطع می‌شود. (نجفی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۰۲) همچنین اگر مادر از مال فرزندش بدزدد یا خویشاوندان اگر از مال یکدیگر بدزدند، دستشان قطع می‌شود. (خمینی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۶۲) اما بنا بر نظر فقهای فرق اربعه اهل سنت، اگر فرزند از پدر یا مادر خود سرقت کند، حد قطع بر او جاری نمی‌گردد. (رازی، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۳۷۵) و این تفاوت میان فتوای اهل سنت با شیعیان به دلیل استفاده آن‌ها از قیاس در استنباط احکام می‌باشد که مؤکداً مورد نفی امامان معصوم (علیهم‌السلام) و علمای شیعه می‌باشد. به عنوان مثالی دیگر، یکی از شروط بیان شده آن بود که باید سارق علم به حرمت ربودن مال غیر داشته باشد زیرا در این شرط جهل به حکم مد نظر می‌باشد، یعنی اگر سارق نداند که عمل سرقت حرام است، به دلیل جهل به حکم حرمت سرقت و به دلیل وجود شبهه، مستوجب جاری شدن حد نمی‌باشد و تنها او را تعزیر می‌کنند. صاحب جواهر (ره) شروط علم به تعلق مال به غیر و علم به حرمت سرقت را از مصادیق وجود شبهه دانسته و آن را شرط نبودن شبهه نامیده است و بر این عقیده است که شرط علم به تعلق مال به غیر از مصادیق شبهه موضوعی و شرط علم به حرمت ربودن مال غیر از مصادیق شبهه حکمی می‌باشد. منظور از شبهه را نیز شبهه‌ای دانسته که موجب سقوط حد می‌باشد، زیرا بریدن دست سارق از جمله حدود است و بنابر اجماع با وجود شبهه، حد ساقط می‌-

شود. (نجفی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۷۸) از ابی عبیده الخذاء روایت شده است که: «قال أبو جعفر (علیه السلام): لو وجدت رجلاً من العجم أقرَّ بجمله الاسلام لم يأتِه شيءٌ من التفسيرِ زنى أو سرق أو شرب الخمر لم أقم عليه الحدَّ إذا جهله إلا أن تقومَ عليه بيّنه أنه قد أقرَّ بذلك و عرفه؛ امام باقر (علیه السلام) فرمودند: اگر فرد غیر عربی (فارس زبان) را که به اسلام به طور کلی اقرار نموده است ولی چیزی از تفسیر قرآن نمی داند، به جرم زنا یا سرقت و یا شرب خمر دستگیر نمودید، به دلیل جهل وی، بر او حدّ جاری نمی شود، مگر آن که دلیلی بر آگاهی وی بر احکام ارائه شود.» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۱۵۹، باب ۱۵۹، ح ۲) در نتیجه با توجه به عام بودن لفظ شبهه، چه شبهه نزد متهم باشد، خواه شبهه موضوعیه و خواه حکمیه، و چه نزد قاضی باشد، اعم از این که از نوع شبهه موضوعیه باشد و یا از نوع شبهه حکمیه، با وجود شبهه اثبات مجازات از متهم برداشته می شود. (محقق داماد، ۱۳۷۹، ص ۷۴) در میان اهل سنت، تنها در فقه شافعی (خطیب- شریبتی، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۱۷۴) و حنبلی (بهوتی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۱۳۲) شرط عدم وجود شبهه بیان شده است و دلیل آن روایت رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که فرموده اند: «ادروا الحدود بالشُّبهات ...؟ اجرای حدود را با شبهات ساقط کنید ...» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۵۸)

نتیجه‌گیری

با جمع‌بندی نظرات فقهای شیعه و همچنین نظرات بیان شده از سوی فقهای سایر مذاهب اسلامی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در اصل اجرای حدّ سرقت اختلاف نظری میان مذاهب اسلامی وجود ندارد و فقط اختلاف نظر در برخی شرایط و کیفیت اجرای حدّ می‌باشد. دلیل اصلی این اختلاف نظرات در این است که شیعیان علاوه بر روایات پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با مرجع قرار دادن روایات واصله از ائمه معصومین (علیهم‌السلام)، به تبیین و تفسیر آیات قرآن کریم و سنت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پرداخته‌اند و احکام حدّ سرقت را همچون سایر احکام شریعت از منبع پرفیض و اصیل آن بزرگان دریافت نموده‌اند، در حالی که مذاهب اهل سنت با مستند قرار دادن روایاتی که از لحاظ سند دارای وثوق کافی نیستند و اعتماد بر نظر امامان مذاهب اربعه که سال‌ها با ایام حیات رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و حتی صحابه ایشان فاصله داشته و همچنین عدم پیروی از امامان معصوم (علیهم‌السلام) و در نتیجه با فاصله داشتن از منابع اصیل احکام الهی و بستن باب علم به دستورات شرعی، رو به قیاس و رأی نموده و موجب تشتت آراء در این زمینه شده‌اند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی جمهور احسایی، محمد بن زین الدین، ۱۴۰۳، عوالی الثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مطبعه سیدالشهداء.
۳. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، ۱۳۶۵، المقنع، قاهره، المطبعه السلفیه و مکتبها.
۴. اسلامی، محمدجعفر، ۱۳۸۳، شأن نزول آیات، تهران، نشر نی.
۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۲۲، جامع مسند صحیح بخاری، محقق محمد زهیر بن ناصر الناصر، دمشق، دار طوق النجاء.
۶. بروجردی، حسین، ۱۳۸۷، جامع الاحادیث الشیعیه، تهران، فرهنگ سبز.
۷. بهوتی، منصور بن یونس، ۱۳۸۷، کشاف القناع، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
۸. بهوتی، منصور بن یونس، ۱۳۸۴، الروض المربع شرح زاد المستنقع، قاهره، مؤسسه المختار.
۹. خطیب شربینی، محمد بن احمد، ۱۳۶۹، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، قم، دار الذخائر.
۱۰. خمینی، روح الله، ۱۳۸۶، تحریر الوسیله، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دارالعلم.
۱۱. حرّعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۶، تفصیل وسائل الشیعیه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، آل البیت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
۱۲. حلّی، حلّی، بن ابی فراس، ۱۴۱۰، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه حلّی)، قم، مکتبه الفقیه.
۱۳. دهقان، حمید، ۱۳۷۹، بررسی قانون سرقت: جرم شناسی سرقت و مطالعه تطبیقی آن در فقه و قوانین موضوعه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
۱۴. رازی، ابوالفتح، ۱۳۸۹، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
۱۵. راوندی، قطب الدین، ۱۴۰۷، دعوات راوندی - سلوه الحزین، قم، مؤسسه آل البیت (ع).
۱۶. زحیلی، وهبه، ۱۴۲۰، الفقه المالکی المیسر، بیروت، دارالکلم الطیب.
۱۷. سائس، محمد علی، ۱۴۲۱، تفسیر آیات الاحکام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۸. سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، تفسیر سورآبادی (تفسیر التفاسیر)، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو.
۱۹. شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۰۶، اللمعه دمشقیه، قم، دارالناصر.
۲۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۱۴۱۳، مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامی.
۲۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۱۳۸۵، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، قم، داوری.
۲۲. صابونی، محمد علی، ۱۳۸۹، روائع البیان فی تفسیر آیات الاحکام من القرآن، ترجمه فرزاد پارسا، سنندج، انتشارات کردستان.

۲۳. صاوی، احمد بن محمد، ۱۴۱۸، بلغه السالک لا قرب المسالک الی مذهب الامام مالک، خارطوم، دارالسودانیه للکتب.
۲۴. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۰۴، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۷، تفسیر المیزان، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۲۰، تذکره الفقهاء، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع) لإحياء التراث.
۲۷. عبدالباقی، محمدفؤاد، ۱۳۸۰، اللؤلؤ و المرجان، ترجمه ابوبکر حسن زاده، تهران، احسان.
۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، تفسیر عیاشی، تهران، المكتبة العلمیه الإسلامیه.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۹۰، الاستبصار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. غیاثی کرمانی، سید محمد رضا، ۱۳۸۳، آیات الاحکام، قم، جامعه القرآن الکریم.
۳۲. فاضل اصفهانی (هندی)، محمد بن حسن، ۱۴۲۰، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، قم، نشر اسلامی.
۳۳. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سیوری حلی، ۱۴۳۱، کنز العرفان فی فقه القرآن، تهران، مجمع عالی تقریب مذاهب اسلامی.
۳۴. فتحی، حجت‌الله، ۱۳۹۳، شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (حدود)، قم، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷، الفروع من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۶. گرجی، ابوالقاسم، ۱۳۸۰، آیات الاحکام (حقوقی و جزائی)، تهران، میزان.
۳۷. مجلسی، محمد تقی، ۱۴۰۳، بحار الانوار، تحقیق محمد باقر بهبودی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۳۸. محقق داماد، مصطفی، ۱۳۷۹، قواعد فقه (بخش جزایی)، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
۳۹. مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۷، الفقه علی المذاهب الخمسه: الجعفری، الحنفی، المالکی، الشافعی، الحنبلی، قم، موسسه الصادق للطباعه و النشر.
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۶۷، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۱. موثق عاملی، ابراهیم، ۱۳۶۰، تفسیر عاملی، تهران، صدوق.
۴۲. میرخانی، سید احمد، ۱۳۷۰، آیات الاحکام، تهران، موسسه خیریه مکتب ولی عصر (عج).
۴۳. نجفی، محمدحسین، ۱۳۹۰، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ترجمه اکبر نایب‌زاده، تهران، خرسندی.
۴۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، ۱۳۸۹، مختصر صحیح مسلم، ترجمه عبدالقادر ترشابی، زاهدان، حرمین.